


شماره  
۱۳۸۲


بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای		
کتاب	مهر و منشوری	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۱۳۱۱
شماره قفسه		۶۳۰۷۹
		۴



شد  
۱۳۸۲

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی		
کتاب	مهرنوشتری	
مؤلف		شماره ثبت کتاب
موضوع		۱۳۱۱
شماره قفسه	۵۹۲	۶۳۰۷۴
		۴



1110  
Roman historique des lieux auxquels ont Hebre et Mouchikou  
au temps des Rois Chafour et Dabram

Monte (Soudan)



monte  
mutus  
nom  
de dit  
cous

البر

2/4





[illegible][illegible]





























[illegible][illegible]





[illegible][illegible]































































































































































































3/4

利

利

[illegible]























































[illegible][illegible][illegible][illegible]



































































بعد از آن که در سینه سپاس بود دست الی شاه سپرد با سفارش بسیار و چون  
 هم کرد و بعد از محصل روزی که شاه بخت با صاحبقران و خدمت حکومت بپادشاهان داد و  
 بپادشاهان بکبر با بخت فرزان و پیشکش غنیمت و این پیشکش را برای پادشاه کرد و در  
 خانه آمد و در این کجاست که در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 چون آنکه فرزندم شد اسم مرا بگو و او را اسمی که از این عالم را در میان خدمت و در میان خدمت  
 باشد از آنجا که در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 و گفت ای پادشاه من و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 با زیاد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 و از آنکه در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 گفت حق را به بخت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 خراش را به بخت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 نوشت با و داد به بخت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 صاحبقران فرمود که در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 از درگاه رسید و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 بر سر پا کرد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 مرتضی و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 نام داشت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 این چه حرف است که زده کار کشیدی و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت

که در میان خدمت

خورشید و جهان بود دست بر شمشیر کرد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 و او را گرفته و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 بر قلب سپید چون سینه و نبات انش بپایان استحقاق کرد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 هم شکست داد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 سپید و صاحبقران گرفتار شد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 کرد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 خورشید شکست و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 روانه با بخت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 ملک را از دست گرفت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 و از آنکه در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 جواب باز داد که در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 که نزدیک بود و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 خورشید شکست و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 هم راه داری و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 حالا باج خودم خورشید شکست و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 گفت اگر بخودت سپید و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 کرد و خواست و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 در وقت اول برداشت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 گفت تاغی را که افتاد و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 که در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 سلطان است و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 با بخت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت  
 خوشنودستان و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت و در میان خدمت



مختار علی خرد او که دست ستمکاران را بر پا می نمود از هر طایفه پسران و جوانان و در این  
سپاه باری می نمودند چنان سوار می شدند بود که در نظر و ملاحظه نامدی حضرت او را  
او در کار عملی افتاد بود تا آنکه من غرضش برست چنان رسید خبر پادشاه و کجاست  
که پادشاه با این فرستاد و سپاه گردان حرکت کرده و در پنجانی می پدید حریف چو چنان  
بسیار طربش آمد فرستاد تا الماس را آورد گفت فرزند سپاهی گران در و بر حاش  
می آیند مرا پدید که او الماس گفت پدر غرضش یکی اگر سپاه عالمی باشد موفی است  
و توفیق اندک کمندش می خدای سپاه و مریدم در جلو کین میروم اگر با سپاه خویش  
دور درازان باشد از این بر مریدم و اگر راه که از می باشد مرا با این  
همراه است درست خیال کرد و سان سپاه و در خانه هزار کرد و دلاور بدو  
و از شهر جوان نامور و بر سر سپاه بدو که همه صاحبان باشد بنادک را که در سر سپاه  
سه فرسنگ باقی بود که در سپاه رسید خبر به حجاز رسید که سپاهی بقدر خوار  
فرمان سپاه در برابر خیمه و سر راه و بر سر راه کرده اند صاحبان گفت هر می خواهم که از این  
دور است این سپاه اندک شده است باشد و در خبری معلوم کند و در میان به هر یکی  
بر خواست و اعیان است خواست سوار شد و در و در و الماس بنادک صاحب خبران  
رسید که سوار ای اتوان را در و در و خیمه شاهی آید الماس فرمود تا بارگاه را در از سر کشند  
که الماس بدین بارگاه نظر کرد و شب برستم سوار بر اسب خود آورد و ناچار رسید با عیال  
گرفت و گفت ساقی حسابی نیست که با دو برویم هر چه با ما باشد و چهل بارگاه و ده در  
بیکبار سلام کردند اما ناچار و سلام شدند بود حضرت کرد که الماس فرمود تا کسی فرزند  
پایه که از در دلاوی دست دلاوران را بر خوار گرفت تمام برکان را بارگاه قطعه کرد و در  
خیمه با بچه ای افتاد و ماین میزد و لعل را بر اسب خود آورد که گفت و دست خوار شد اما  
کردن تا آنجا نماند میزد و چنان را با عیال و سلام نمود و در کسی را وقت و با این  
با او سخن که بعد از از حاجی الماس گفت بر این خوش آمدی اگر خدمتی باشد خبر بفرست  
شهر را منعه نخواهد داد که گشتا می سپاه و عیال و الماس گفت خدا را می سپاس که

[illegible]















خود را به ایشان تمام روزانه و دیگر در میان آن آید و فرمود بر او که که است لعل زهر خنجر  
 باید در میدان حق القصد و در زباله لعل قاشی کرد تا اظراف لعل را بر داشت و در  
 بارگاه آورد و نزد خود در لعل شش سینه بسیار شهادت لعل خنجر شد و زمانه دیگر  
 همه صحنه آن در میدان آمد و گشت حضرت خنجر بر لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت  
 در بارگاه آورد و نزد خود در لعل شش سینه بسیار شهادت لعل خنجر شد و زمانه دیگر  
 فرمود تا نهاره خانه را بنوازش در آورد و نزد خود در لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت  
 و نزد سباه و خزان و هم که لعل شش سینه دست چهل روز در آن چمن باغ و نزد خود  
 صحنه آن خنجر گشت و فرمود که ای پسر و شش را در شش خنجر و در و از قشک کرد و تمام  
 سر را به بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 ترک اند کرد و او را بر و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شهر را نوشت القصد تمام و لاجه را بر و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 در لعل یک در صحنه صحنه آن لعل و لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت  
 و شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 با سباه و بر و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 از لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 که فرزند لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شمار هم سر کلاه کیم ایشان را خنجر کرد و از شش سینه خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 و شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 از لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 خود این فرزند لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 روی داده بود و منان خود و دست خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام

که که صحنه آن لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 با سباه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 از لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 که فرزند لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شمار هم سر کلاه کیم ایشان را خنجر کرد و از شش سینه خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 و شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 از لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 خود این فرزند لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 روی داده بود و منان خود و دست خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام

که که صحنه آن لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 با سباه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 از لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 که فرزند لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 شمار هم سر کلاه کیم ایشان را خنجر کرد و از شش سینه خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 و شش سینه و بر شش خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 از لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 خود این فرزند لعل و لعل یک لعل داشت و او را گشت و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام  
 روی داده بود و منان خود و دست خنجر و در و از قشک کرد و در و از قشک کرد و تمام







حاجب نامه زود برسد که بخواهم آنرا زود خود را به بندرم برسانم بسیار گفت چشم  
 بر کردید عمارت خود را دیدم نهاده لعل و الماس به او رسوا کردید و برداشت و روانه راه  
 شد نهاده بسیار فرمود تا با نهاده که در پیش بر و جبر باد ساء اسلحه برسان که پادشاه اعلی  
 فرستاده چند بوم دیگر میرسد سزاگیر سوار شد و در ولایت اسلحه روان شد روزانه  
 دیگر در بارگاه رسید در برابر بهرام سلام کرد بهرام نظر کرد دید ما جسته بسیار بنظر در آورد  
 گفت از کجای می آئی گفت از نازغان نامه از جانب حاجی صاحبقران آورده ام با و داد چون فریاد  
 مطلع شد پرسید احوال صاحبقران را جبر دار کن سزاگیر فرمود نهاده تا آن روز دیگر نامه به  
 بهرام داده بود پان کرد بهرام عجب را فرمود که اعلی از پیش صاحبقران آمده است برو او را  
 استقبال و بهر باقی کنی تا پیای به چشم دیدن و عجب بر دین اند و اسباب و اسلحه بسیار  
 برداشت با و دست فرمود نهاده خدمت با نهاده سزاگیر زود خود را رسانید و پیوسته  
 بود میان کرد با آخر تم شد چون عجب حاجب بخت بسیار رسید غنی اند و خوش کرد که اعلی  
 باقی خوش پادشاه ایران بسیار با شگفتی داشت که در پیش را خدمت شما فرستاده است  
 که همان دار شاه باشد بسیار گفت پادشاه ملک که شگفت با نهاده شده باشد بعد از آن  
 گفت پادشاه ایران امید نام است گفت او را بهرام نام است گفت من شنیدم که پادشاه ایران  
 را شاه پور شاه نام است گفت شاه پور روانه شد بهرام که بهر من باشد او را دست کشید و بکلی  
 شد و خود در جای نشست بسیار گفت حالا تو بهر بهرام چنان گفتی بی باک گفت ایران  
 این را برشته شد بد و شک پاره گفت عجب حاجب را برشته شد و شک او را پاره کرد و نه  
 داد و حاجی او را غفلت داد روانه کرد و روانه دیگر همانا از دیگر رسید و من چنین خبر بهرام  
 رسید که بخت را برشته نیست و شک پاره کرد بهرام بسیار مدینه شد و لادری او را که برین  
 نام بود او را با دو هم از نفر روانه کرد و گفت بروم جا که اعلی رسیدی او را دست بسته  
 فرستادم بهر سوار شد بهر دین آمد خبر با بهرام رسید که بهرام لشکر می کشید کرده که شما را  
 دست بسته فرستادم روانه دیگر برین رسید و فرستاد که شما را دست بسته فرستادم  
 نهاده بسیار او را بر هم شکسته قاف نموده دارد و شهر دور بهرام را احاطه کردند

عبار

عبار بخت آورده و سزاگیر کرده و حسی کرد و در پی رسید صاحبقران که از شات را کلا بعد از  
 بسیار خدمت شاه پور شاه بهر صاحبقران رسید و او را پروان آورد و بعد چندی  
 از آن که دیده صاحبقران را استقبال و صاحبقران خدمت پر رسید که بر او را  
 باخته دارد و شهر شد شاه پور شاه صاحبقران را بر تخت سلطنت نشاند و کیفیت رفتی  
 و این سبب که نشسته بود تا روزی که بهرام اگر نشسته بودند بعد از آن که در مردم باخته که این خبر را  
 بیکدیگر بخت افتادند و لشکر الهی بجای آوردند بعد از آن بهرام را بسیار عیار  
 کشیده شک او را پاره کرد و کار ناموای

خوش قرار و بهرام گرفته  
 کار را بهر منتظر گرفته  
 من الله به

۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰





چون که در ۲۲ تیر ۱۳۲۹  
در ۲۲ تیر ۱۳۲۹  
در ۲۲ تیر ۱۳۲۹  
در ۲۲ تیر ۱۳۲۹  
در ۲۲ تیر ۱۳۲۹

۱۳۵۴  
۱۳۲۹  
۱۱۳۵  
۳۸۹۱  
۲۴۲۳  
۱۲۵۹۱۵  
۱۳۲۹

۱۳۵۶
۱۳۴۸
۴۱۵۱
۱۷۱۹
۱۵۱۲
۲۱۵۱

۲۵۸۳  
۱۴۲۲  
۱۱۱۱  
۵۸۱۳





